

گاهنامه سینمایی رسانه‌ای انجمن اسلامی
دانشجویان دانشگاه الزهراء(س)
سال سوم / شماره ششم / دی ماه ۱۴۰۰



• **فروش ابتدال در سراسر سینماهای کشور**
مروری بر ابتدال حاکم بر سینمای کمدی ایران و رینقد فیلم دینامیت

• **مراقبت از کودکان در دنیای رنگ و خیال**
در باب اهمیت در نظرگرفتن رده‌بندی سنی در انیمیشن‌ها

• **سوار بر موج کره‌ای**
بررسی سبک موسیقی کیپاپ

• **بازگشت به زمانی بهتر**
جستارر ایدئولوژی فیلم تنت (tenet)

• **طالبان تطهیر می‌شود**
نگاهی به مستند زندگی میان پرچم‌های رنگی



صاحب امتیاز:

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه الزهراء(س)

مدیرمسئول:

زهرا عظیمی

سرمدبیر:

نرگس علینقیان

هیات تحریریه:

سمانه احمدی / فاطمه خلیلی یگانه /
زهرا عظیمی / مرضیه انبری / فرزانه ترابی /
زهرا طالبی پور / رقیه تردست / سماء جورابچی /
فاطمه فتوحی اردکانی / نرگس علینقیان /
زهرا وفاداران / مریم امیرخانلو / مبینا اروانه /
زهرا محمدی

ویراستار:

زهرا عظیمی / نرگس علینقیان

صفحه آرا:

بهار سعیدی

آدرس:

دانشگاه الزهراء(س) . سایت شرقی . تاقدیس یاس . راهرو
علم و فرهنگ . دفتر انجمن اسلامی دانشجویان



انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه الزهراء(س)



(دفتر تکمیل وحدت)

@anjomanalzahra

@anjoman_eslami_alzahra



گاهنامه سینمایی رسانه‌ای انجمن اسلامی
دانشجویان دانشگاه الزهراء(س)

سال سوم / شماره ششم / دی ماه ۱۴۰۰



موج سواری ابتدال بر رسانه

● نرگس علینقیان
کارشناسی جامعه‌شناسی

امروزه ما در جهانی به سر می‌بریم که در آن رسانه مفهومی عمیق و گسترده دارد. می‌توان رسانه را عنصری از جریان ارتباطات به شمار آورد که از طریق آن فرهنگ به افراد و جوامع منتقل می‌شود. فرهنگ سازی که از طریق رسانه صورت می‌گیرد می‌تواند بر عقاید، افکار و سبک زندگی افراد تاثیر بگذارد. در این راستا ابزارآلاتی مانند فیلم، سریال، موسیقی، برنامه‌های تلویزیونی و ... ، رسانه را در رسیدن به این هدف یاری می‌کنند. مانند هر پدیده‌ای، رسانه نیز دارای ابعاد مفید و مضر است. اگر بعد منفی آن را در نظر بگیریم، می‌توانیم هم اکنون شاهد حجم بسیاری از محتویات رسانه‌ای باشیم که تنها در حال سرعت بخشیدن به پدیده صنعت

سرگرمی هستند. حتی در این راستا نیز، سیاستمداران با در اختیار گرفتن رسانه، در حال گسترش صنعت سرگرمی و پایین آوردن سطح درک افراد و در نتیجه در تلاش برای پیاده سازی سیاست‌های خود برای در اختیار گرفتن افکار عموم مردم هستند. در نتیجه اجرای چنین سیاست‌هایی، می‌توان شاهد روی آوردن ابزارآلات رسانه به ابتدال بود. ابتدالی که می‌تواند به هر حوزه‌ای از رسانه نفوذ کند و باعث پایین آوردن سطح درک و فهم افراد و تغییر در سبک زندگی آنان شود. این مسئله ای است که هم اکنون می‌توان در غرب مشاهده کرد. اما نکته جالب توجه آن است که اگر جلوی چنین سیاست‌هایی گرفته نشود می‌توان شاهد نتایج آن در ایران نیز بود. اکنون ما در پلتفرم‌های مختلف شاهد حجم بسیاری از سریال‌ها و برنامه‌هایی هستیم که صرفاً جهت سرگرمی افراد نمایش داده می‌شوند و متأسفانه بسیاری از آنان از محتویات مفید و کارآمد تهی هستند. اما اگر بعد مثبت آن را در نظر بگیریم می‌توانیم از رسانه و ابزارآلات آن در جهت تولید برنامه‌های مفید و کارآمد استفاده کنیم که هدف آن نه فقط سرگرمی، بلکه افزایش سطح درک افراد و تزریق حقیقت به جامعه است. در نتیجه می‌توانیم جامعه‌ای متشکل از ملتی پویا داشته باشیم.

● سرویس سینمای جهان
صفحه ۲۶



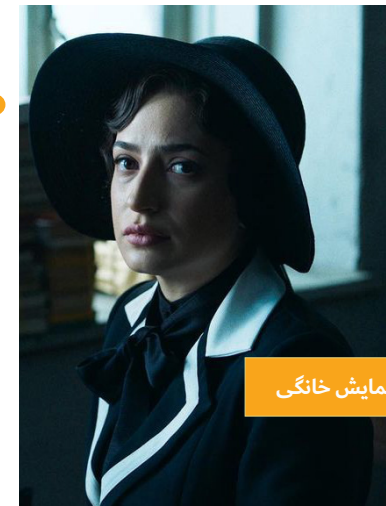
سینمای جهان



سینمای ایران

● سرویس سینمای ایران
صفحه ۴

● سرویس نمایش خانگی
صفحه ۳۰



نمایش خانگی



سینمای انیمیشن

● سرویس سینمای انیمیشن
صفحه ۱۴

● سرویس سینمای مستند
صفحه ۳۴



سینمای مستند



موسیقی

● سرویس موسیقی
صفحه ۲۲

این بار بچه‌های خورشید

نقد و بررسی فیلم خورشید، آخرین اثر فرهاد مجیدی

● زهرا عظیمی
کارشناسی علوم تربیتی

انتظار برای سرانجام موقعیت را تجربه میکرد، اما این حس، به جهت تکرار موقعیت کم‌وبیش مشابه، تا جایی تقلیل یافت که حتی در بحبوحه‌ی مرگ و زندگی، بیننده قائل به پیش‌فرضی مبنی بر عاقبت مرگ کاراکتر، نمی‌شد.

از لحاظ شخصیت‌پردازی هم، باید اذعان کرد، که با وجود کم‌وکاستی‌های روایی، اما مجدداً مجیدی موفق به خلق شخصیتی باورپذیر برای مخاطبان خود شد. کاراکتری مقابل چشم مخاطب قرار گرفت، که نه می‌خواست مخاطب را شگفت زده از پیروزی قهرمانانه بکند، و نه اینکه در انتهای فیلم، احساسات و عواطف او را برانگیزد. بلکه در نهایت، واقع‌گرایانه، و به دور از قهرمان‌سازی یا مظلوم‌نمایی، ذهنیت مخاطبان را تشکیل داد.

در ابعاد گوناگون فیلم، شاهد ناکارآمدی‌های اشخاص یا نهادهای جامعه خواهیم بود، که نتیجتاً جامعه به مثابه بستری است برای بُرد یا باخت. و از «بَد روزگار»، کودکان کار، بازنده‌های جامعه شده‌اند، و بازنده هم باقی خواهند ماند.

مجیدی، با مصادیق ملموسی، «بَد روزگار» را در قالب ناکارآمدی‌ها به نمایش می‌گذارد. سیستم دولتی که در آموزش و پرورش کودکان محروم، عقیم مانده و قدرت خود را بر پناهندگان افغانستانی، بی‌رحمانه روا می‌دارد؛ والدین قشر تنگ‌دستی که مبتلا به اعتیاد هستند و فرزندان آن‌ها، بالاجبار کودکان کار؛ خشونت پنهان و آشکار قشر کم‌بضاعت که نثار آن حلال است بر بالانشین‌ها؛ نان به نرخ روز خورهایی که، طمع‌ورزانه حامی کودکان کار هستند تا منفعتی بر جیب زنند و همسفرگی با دولت قسمت‌شان شود؛ و حتی بداقبالی‌هایی که مدام درب خانه‌ی کودکان کار را می‌زند و ...، که از جمله مصادیق مطرح شده‌ی فیلم، برای بروز معضلات ریشه‌دار اجتماعی بودند.

باید گفت که «بچه‌های خورشید»، همان «بچه‌های آسمان» بودند که از «بَد روزگار و جامعه‌ای ناکارآمد»، هرچه توان فرسا هم بدوند، به مقصود نخواهند رسید، و منتهی‌الیه آن‌ها چیزی جز خستگی و خشم دائمی، از جامعه‌ای نامتوازن، نمی‌باشد.

این روزها، آخرین فیلم مجید مجیدی با عنوان «خورشید» روی پرده‌های سینما به نمایش درآمده، و قلم‌نقدان عرصه‌ی سینما را مشغول به خود کرده که به مسئله‌ی کودکان کار پرداخته، و چندی از مشکلات اجتماعی و واقع در جامعه را تبیین نموده است. خورشید تا حد مطلوبی در خلق اثر، مبنی بر بازی بازیگران و ترکیب هنری صحنه و واقعیت، به خوبی فائق آمده و صحنه و لوکیشن‌ها با همان دقت شناخته شده‌ی کارگردان، طراحی و انتخاب شده بود.

مجیدی بار دیگر توانمندی خود در به بازی گرفتن نابازیگران، عرضه داشت. تماشاگر، گاهی چنان بازی نابازیگران را عمیقاً باور می‌کرد که در طول فیلم بارها با آن‌ها می‌خندید، منتظر می‌ماند و خشگمین می‌شد. البته، این ارتباط‌گیری دوطرفه به حد اعلی نمی‌رسد اما آنچه مخاطب را با خود همراه می‌کرد، موضوع مطرح شده بود که مسئله‌ی ملموسی برای مخاطب و زندگی روزمره‌ی او است و همین امر، باعث ایجاد حس مشترک و سطح ارتباط قابل قبولی میان نظاره‌گران و ماهیت فیلم شد. اما شاید اصلی‌ترین خلل فیلم، که مخاطب را در اواسط فیلم، خسته می‌کند، «یک‌خطی» شدن روایت بود. فیلمنامه، با وجود اینکه ظرفیت‌های به جود آمده‌ی خوبی داشت تا به ریزموضوعات دیگر هم ذیل روایت شخصیت اصلی بپردازد، اما کماکان، مسئله‌ی اول بازیگر اصلی فیلم، مورد توجه‌ی غالب سکانس‌ها بود. به روایت‌های تکمیلی سناریوی اصلی، تنها گریزی زده می‌شد و گاه حتی مخاطب با تکیه بر حدس و گمان خود، به تماشا می‌نشست.

زاویهی دید فیلم، غالباً از یک سوی معین، و توأم با تکرار حادثه‌ها پیش می‌رفت. فی‌المثل، اگر در اولین سکانسی که کاراکتر اصلی، در معرض ناکامی قرار گرفت، مخاطب، هیجان و ترس ناشی از



سینمای ایران



زیردرخت گردو

نقد و نگاهی

بر فیلم سینمایی درخت گردو

● فاطمه خلیلی یگانه
کارشناسی تاریخ

درخت گردو به کارگردانی محمد حسین مهدویان، نمایش یک واقعه تلخ در تاریخ ایران است. پنجمین ساخته‌ی سینمایی او به قلم حسین حسینی و ابراهیم امینی، با بازی مینا ساداتی، مینو شریفی، پیمان معادی و مه‌رمان مدیری موفق شد سیمرغ بلورین بهترین کارگردانی و البته بهترین بازیگر نقش اول مرد را در جشنواره‌ی فیلم فجر، به کارنامه‌ی خود اضافه کند.

درخت گردو روایت‌گر قصه‌ی تلخ و غم‌انگیز زندگی مردی اهل کردستان است که خانواده‌اش درگیر حادثه‌ی فاجعه‌آمیز بمباران شیمیایی سردشت شده‌اند. لازم به ذکر است، واقعه‌ی بمباران شیمیایی سردشت در سال هزاروسیصد و شصت و شش، مربوط به جنگ ایران و عراق است.

سینمایی درخت گردو به نحوی ساخته شده است که اتفاق‌های تلخ و مصیبت‌ها را به دور از درام به تصویر کشیده است. هرچند که گاهی فیلم چنان غم سنگینی را به جان بیننده می‌اندازد که این واقعیت‌گرایی تا حدودی آزاردهنده می‌شود. لحظاتی در فیلم به طوری فقط ذکر مصیبت بود که غم‌آلود شدن حال بیننده را در پی داشت. نمایش دادن یک رویداد تاریخی در قالب تصویر آن هم به دور از دراماتیزه کردن آن، یک هنر است. چرا که جای دادن آن شدت از مصیبت و فاجعه‌های پر درد در یک ساعت با خورده‌ای دقیقه و ثانیه، آن هم به طوری که رسوخ کند به دل مخاطب، سخت است و واقعیت‌گرایی می‌تواند ریسک باشد، چرا که واقعیت اغلب تلخ بوده است.

کارگردان در این فیلم با گروه بازیگران تازه‌ای وارد کار شده است. حال زمانش رسیده بگوییم «پیمان معادی» با بازی متفاوت خود

در درخت گردو، جایزه‌ی بهترین بازیگر مرد را در سی و هشتمین جشنواره‌ی فجر دریافت کرد. معادی با بازی درخشانی که از خود نشان داد، ثابت کرد بهترین انتخاب برای این نقش بوده است. شاید با لهجه‌ی کردی صحبت کردن، ریسکی برای معادی بوده اما او بدون گاف دادن یا ضعفی با این لهجه شیرین صحبت کرد. حالاتی که به چهره می‌گرفت، لباس‌های تن و مدل رفتارها و حرکات او مثل راه رفتن، همه شسته و رفته بود و او را تبدیل به اوستا قادر بنا کرده بود که با درد او، بیننده نیز همدردی می‌کند. گریم‌های تمامی بازیگران باکیفیت و دقیق بودند. نمی‌توان حتی در گریم مه‌رمان مدیری هم ایرادی پیدا کرد فقط می‌توان گفت که شاید او برای این نقش یا این فیلم تا حدودی انتخابی نامناسب بود. و از این رو به شخصه، آن طور که باید با شخصیت او در این فیلم ارتباط برقرار نکردم. اما به هر حال مه‌رمان مدیری بازیگری است که طرفدارانی بسیار دارد و حضور او در فیلم می‌تواند اعتباری حساب شود. بازیگر زنی که در درخت گردو توجه را به بازی خوب خود جلب کرد، مینو شریفی نام دارد. بازی خانم شریفی به عنوان همسر اوستا قادر بدون لنگ زدن، به قولی طبیعی و باور پذیر بود.

اسوگ سرود یا راوی مسئله‌ای که مورد توجه کسانی که درخت گردو را دیدند قرار گرفت، وجود راوی‌ای بود که مقداری از جذابیت فیلم را کم می‌کرد هنگامی که روایت کردن او بیشتر تبدیل به سوگ‌خوانی می‌شد. فیلم‌هایی که راوی دارند بیشتر مخاطب را به یاد مستند می‌اندازند. هرچند در این فیلم مینا ساداتی راوی است و نقش هم‌خانمی که معلم است را ایفا می‌کند و به لحن حرف زدن او به عنوان راوی نمی‌توان ایرادی گرفت.

محمد حسین مهدویان با ساخت درخت گردو بار دیگر نشان داد که دغدغه‌ی او هنوز، دغدغه‌ای تاریخی است. هدف او نشان دادن حوادثی است که در گذشته اتفاق افتاده اما نه گذشته‌ای خیلی دور. حوادثی که با ساخته شدن این فیلم‌ها یادآوری می‌شوند و نباید که فراموش بشوند. داستان این سینمایی در سه بازه زمانی روایت شده است که فیلمبرداری خوب و تکنیک‌های به کار رفته در آن، از بروز نقصی جلوگیری کرده است و بار دیگر مهدویان موفق شد که اثری ارزشمند را با کمک گروه خوب خود، در تاریخ سینمای ایران به جای بگذارد.

اوضاع را سامان دادن، چیزی است که محسوس یا نامحسوس در طول فیلم دیده شده است ولی شاید این کار را جهان بی آنکه بخواهد همیشه راحت تر از او انجام داده است.

دختر جهان شاید بیشتر از هر چیز درگیر دغدغه‌های شخصی خودش به نظر بیاید، درگیر حال خودش؛ عاشق شایان پسر محلی همان اطراف شده و در این بین که هر کس کم و زیاد، درگیری‌های خود را زندگی می‌کند، او شاید حتی کمی بیشتر از بقیه غرق احوال خودش است. چیزی که جهان می‌خواست ولی این درگیری‌ها نبود، جهان می‌خواست قدر او را بدانند، قدر بودن و نبودش را، حتی نیاز داشت به مستقیم شنیدن اینها، مثل وقتی که «دوستت دارم» را از آسا شنید و بعد از آن حال فیلم هم بهتر بود، داستان جهان خوشحال تر بود.

رابطه‌ی شایان با جهان هم رابطه‌ی جالبی بود وقتی که جهان با همه‌ی تفاوت‌هایی که بین ذهن و دید خودش با شایان حس کرد، سعی کرد او را بپذیرد، او را بهتر ببیند شاید صرفاً به دلیل حسی که از دخترش نسبت به او دریافته بود، آن جایی که خیالش راحت شده بود می‌تواند از یک‌سری تفاوت‌ها، شاید حتی ضعف‌ها برای بعضی چیزها گذشت. وقتی جهان پا به دریا می‌گذارد و شایان می‌آید، وقتی از «دیگه نخون» به «دمت گرم» می‌رسد همه نشانی از روند پذیرش‌های جهان است.

در آخر جهان دیگر نمی‌خواست مهم بودنش را بشنود، به بودن بقیه قانع بود، دلیل این بودن را دیده بود؛ و جهان دیگر نترسید، بلد شد برقصد. صحنه‌های آخر فیلم، صحنه‌ی رقص فرخ و احسان که به زیبایی تفاوت حس اول فیلم با انتهای آن را به تصویر می‌کشد، و به زیبایی به پایان رسیدن را به مخاطب می‌چساند، شاید به همان شیرینی صحنه‌ی در کنار هم نواخته شدن سمفونی مرگ و هم‌خوانی ترانه‌ی زندگی برای جهان، در طرح پایانی فیلم بود.

بگذرد و کینه، به تلخی در او باقی مانده است. فرخ به دنبال دوستی از دست رفته خود با احسان است و از آن جایی که معتقد است اشتباهی از جانب خودش صورت نگرفته، تلاش او برای بازسازی دوستی بی‌هوده به نظر می‌آید؛ فرخ مشتاق ترمیم دوستی ولی حق به جانب، احسان محق و مثلاً زخم خورده و باز هم حق به جانب و این یعنی همان که دیدیم؛ اما حقیقتاً در بینابین این جنگ دو نفره رنگ رفاقت قدیمی به چشم می‌خورد و شاید از مهم‌ترین دلایل پایداری این کینه، همین رفاقت قدیمی باشد. ولی ما از یک‌جا به بعد درد نکشیدن احسان را هم دیدیم و این همان جایی بود که احسان نیاز به بخشیده شدن داشت، همان جایی که به اجبار از موضع حق به جانب بودن پایین کشیده شد و تازه توانست با آن‌چه اتفاق افتاده بود کنار بیاید، همان‌جا که فهمید دیگر مجبور نیست عصبانی باشد.

در بین آن‌ها زوج جالب یا عجیب داستان، حمید و ناهید بودند؛ ناهید که ترکیبی از شخصیت‌های پر سروصدای کارتونی بود با خیلی از آدم‌های الان، شخصیتی همراه با دغدغه‌های زیاد ولی سطحی، آشنا ولی غلیظ شده که بخشی از طنز فیلم را به دوش می‌کشید؛ کسی که تا اواسط فیلم بسیار بدون کنترل دیده شد ولی کمی بعد، به همان سادگی احساسات و جملاتش، گذشت می‌کند، با همه‌ی سطحی بودنش؛ و در کنار او حمیدی که شاد است و این شاد بودن را در پذیرش او درمی‌یابیم. چیزی که در این فیلم زیاد به چشم می‌خورد، زیاد از شخصیت‌ها خواسته شده است و ما آن را در حمید می‌بینیم، پذیرفتن، قبول کردن و کنار آمدن؛ حمید شاید شبیه لبخندی است که در فیلم جریان دارد. رضا یک باکلاسی درونی شده دارد که در طنز او هم نمایان است، دکتر شیکی که شوخی‌های خودش را دارد، می‌خواهد توجه خواهر جهان، دختر ساده و بی‌حاشیه‌ی داستان را به خود جلب کند و در این بین رابطه‌ی رفاقتی جالبی هم با بهمن دارد؛ بهمن که علاقه به کنترل کردن، شرایط را به دست گرفتن و یا حتی



شخصیت شناسی و نقد و بررسی روابط افراد در فیلم جهان با من برقص، نخستین فیلم بلند سروش صحت

● زهرا محمدی
کارشناسی زبان و ادبیات فارسی

فیلم جهان با من برقص، حول مردی می‌گردد به نام «جهان» که در حدود پنجاه و چهار سالگی متوجه شده است دارای یک بیماری است و دو یا سه ماه بیشتر زنده نخواهد ماند. برادر جهان، بهمن، به بهانه‌ی آخرین تولد جهان، دوستان او را پس از مدت‌ها به دورش جمع می‌کند.

جهان، شخصیتی که قرار است فیلم دور او بچرخد و می‌چرخد؛ این آدم بودن، این آدم متفکر و گاهی غم‌دار بودن، این آدم عمیق و همراه، به‌نظر شخصیتی می‌آید که با بازی «علی مصفا» خیلی واقعی دیده می‌شود و همین درک او را برای مخاطب جالب و کمی آسان تر می‌کند. جهان زیاد فکر می‌کند و تلاش آرام و ظریف او برای پذیرش و کنار آمدن با شرایط و سختی تحمل

این اوضاع برای مخاطب ملموس است؛ آرام است و پناه بردن به فضای امن و خلوت ذهنی خود شاید گوشه‌ای از این آرامش باشد و با همه‌ی اینها جهان هنوز نقطه‌ی پرگاری است که حتی ناخواسته می‌تواند همه را دور خود نگه دارد. وقتی از رقص شخصیت‌ها گفته می‌شود برای این است که شخصیت‌ها به قدری زیبا فیلم را در دستان خود گرفته و می‌چرخانند که پردازش قوی و کامل روی آن‌ها را به وضوح می‌توان دید، به راحتی می‌توان با آن‌ها همراه شد و به واقع به درک احساسات آنها پرداخت که این همان چیزی است که مخاطب را در فیلم به دنبال خود می‌کشد.

احسان، رفیق کمی تند جهان، کسی است که به راحتی می‌تواند یکی از ما یا اطرافیان ما باشد بس که با تمام احساسات خود قابل لمس است؛ درد می‌کشد و این درد در چهره‌اش پیدا است، ناآرام است و درگیر؛ مشکل احسان این است که نتوانسته از موضوع



فاصله آرمان تا واقعیت

دیدن این فیلم جرم است و دوگانه مصلحت و عدالت

● سمانه احمدی
کارشناسی مهندسی صنایع

دیدن این فیلم جرم است با یک مسئله عادی شروع می‌شود. ماجرا از تعرض یک اتباع بیگانه به یک زن ایرانی آغاز می‌شود. تبعه‌ای که با ورود چهره‌های خاص سیاسی به ماجرای داستان، تبدیل به یک کشمکش سیاسی بین نیروهای انقلابی با محوریت بسیج، نیروهای دولتی و دیپلمات‌ها می‌شود. در رابطه با محتوای فیلم باید بگوییم که داستان‌پردازی آن، چنگی به دل نمی‌زند. اگر مخاطب با آن همراه می‌شود و برای آن دست می‌زند به خاطر شعارهای فیلم است. دیدن این فیلم جرم است تماماً شعار است و می‌خواهد تا شما شعارهای آن را قبول کنید.

فیلم با سکانش میهم و بی دلیل شروع می‌شود و در سکانش پایانی هم میهم تمام می‌شود. در اینجا مخاطب است که با سوال‌های بی‌پاسخ در ورای فیلم غرق می‌شود. علت حمله مرد به زن محجبه چه بوده است؟ این مرد مست در ۳۰ سال گذشته هیچگاه در ایران زن محجبه ندیده است که تا امروز چنین واکنشی از خود نشان نداده؟ اصلاً زن محجبه به چه علت از ماشین خود پیاده شد که این بلاها سرش بیاید؟ آخر فیلم پشت در بسته سردار و تبعه انگلیسی چه اتفاقی رخ داد؟ آیا فقط یک سیلی برای پاسخ به اقدام وحشیانه فرد انگلیسی کافی است؟ آیا واقعا تمام ارگان‌های دولت دچار فساد شده‌اند و فقط سپاه و بسیج عاری از این قضیه هستند؟

این سوال‌ها در روند فیلم بی‌پاسخ مانده‌اند. درست است که سکانش‌های فیلم دلتان را خنک می‌کند اما الکی خنک می‌کند. آیا فیلم ساخته شده است که دل ما خنک شود؟ قرار فیلم بر این است که حق‌خواه باشد و علیه بی‌عدالتی قیام کند.

در ورای فیلم «دیدن این فیلم جرم نیست» این تفکر القا می‌شود که همه نهاد‌های نظام دچار آلودگی سیاسی شده‌اند و تنها بسیج است که خالص مانده و فقط در آنجا مردان خدا فعالیت می‌کنند در صورتی که القای این نگاه به مخاطب کار غلطی است. در این فیلم «نمادگرایی» موج می‌زند و به جای یک اثر هنری به اثری تبلیغاتی تبدیل شده است. از طرفی این فیلم تشابهات بسیاری با فیلم «آژانس شیشه‌ای» ابراهیم حاتمی‌کیا دارد. شاید در مقایسه با «آژانس شیشه‌ای» این فیلم ضعیف به نظر برسد ولی رویکرد و استراتژی روایت «دیدن این فیلم جرم است» بسیار جلوتر و بی‌نقص‌تر از فیلم محبوب ابراهیم حاتمی‌کیا است. اگر به این دقت کنیم که «آژانس شیشه‌ای» به وضوح فیلمی «علیه مردم» است و قهرمان داستان در مقابل «مردم» ایستاده است و در بین مردم حاضر حتی یک نفر همراه دغدغه‌ها نیست. به هر حال در هر دو فیلم دغدغه هر دو شخصیت یک چیز است، آن هم اعتراض به وضع موجود. اعتراض به شرایطی که توسط دیگرانی به وجود آمده است که خود از پشت نقاب مصلحت به ماجرا نگاه می‌کنند. افراد حاضر در پایگاه بسیج هر کدام نماینده قشر خاصی از جامعه ایرانی هستند. فیلمساز تلاش کرده است تا با پوشش طیف‌های مختلف نشان دهد که هر کدام چگونه به اتفاقی که در حال وقوع است می‌نگرند. یکی از غیرت می‌گوید، یکی در پی بالا رفتن از سفارت است، یکی دنبال آن است که پایگاه بسیج نمونه منطقه شود، دیگری تلاش می‌کند بین همه آشتی برقرار کند، آن یکی دنبال استفاده از قدرت اسم پدر است و دیگری نیز دنبال معافیت سربازی. اگر دغدغه حاج کاظم «آژانس شیشه‌ای» نجات رفیقش بود و همه آن مشکلات را به جان خرید، در اینجا دغدغه امیر و باقی نفرات فیلم مشخص نیست جز شعارهایی که هر کدام به نحوی از آن دم می‌زنند. شاید همین مسئله است که در آخر فیلم باعث ایجاد تفرقه در بین افراد حاضر می‌شود.

ما با فیلمی روبرو هستیم که می‌توان به آن لقب سیاسی‌ترین فیلم دهه نود شمسی را اطلاق کرد و از شنیدن برخی دیالوگ‌ها که توسط کاراکترهای فیلم ادا می‌شود، تعجب کرد. انتقادات سیاسی داخل فیلم اگرچه بسیار تند است اما با مضامینی که توسط رهبری مطرح شده منافاتی ندارد با این حال به قول آقای فراستی حرف درست را باید درست زد. حرف درست را اگر غلط بزنید به ضد خود تبدیل می‌شود. در انتها جا دارد توصیه‌ای به سران دولت داشته باشم که فاصله میان آرمان و واقعیت را از مردم پنهان نکنید. از آگاهی مردم نترسید و با مصلحت‌اندیشی‌ها بین مردم تفرقه نیندازید. با خودمان رو راست باشیم این آینده‌ای نبود که در گذشته برای آن انقلاب کردیم.

فروش ابتدال

دورسراسر سینماهای کشور

زهرا عظیمی
کارشناسی علوم تربیتی

تاریخ سینمای کمدی ایران، گواهی می‌دهد که از نیمه‌های دهه ۷۰، طنزهای اجتماعی سینما، با رویکرد هجوآمیز خود، آرام، شوخی‌های جنسی، شکستن هنجارهای دینی و عرفی را وارد فضای خود کردند. ناگفته نماند که این ورود، محتاطانه و تا حدودی متوجه مرزهای اخلاقی می‌شد؛ اما رفته رفته، کمدی‌های امروز سینمای ایران، قریب به اتفاق، بی‌محتوا، زرد و اشباع شده از پوشش‌های غیر عرفی و بازی‌های تحریک‌کننده است. باید اذعان کرد که آنچه در دینامیت هم گذشت، غیر از روایت بی‌محتوا و لودگی تمام عیار، چیز دیگری نبود. فیلمساز، به موضوع سطحی و پیش پا افتاده‌ای، پرداخته بود و به جای پرداختن به داستان، موقعیت‌های سخیفی را به تصویر می‌کشید که تنها با به سخره گرفتن دیالوگ‌های منتسب به قشر مذهبی و حرکات نمایشی و ریاکارانه، از مخاطب خود، شاید خنده می‌گرفت. به جرات می‌توان گفت، بازیگران فیلم دینامیت، برای خندانندن مخاطب دست به هر دلقک‌بازی‌ای زدند، اما آنچه باعث جذب

دینامیت تنها یکی از مصادیق فیلم‌های زرد سینمای کمدی این روزهای ایران است. فیلمی که روایتگر دو برادر به اصطلاح مذهبی است که برای سکونت در تهران، به ناچار در یکی از خانه‌های بلاشهر تهران ساکن می‌شوند که دو همسایه‌ی آنها، کاملاً متضاد بوده و سکانس‌های برخورد این دو برادر با همسایه‌ها، هسته‌های اصلی فیلمنامه را تشکیل می‌دهد. دیالوگ‌های پڑمان جمشیدی و احمد مهران‌فر به عنوان بازیگران اصلی و مذهبی فیلم، به شدت شعارزده است. محسن کیایی نیز، بسیار ضعیف‌تر از معمول، ظاهر شده است.

دینامیت، هزارپا، گشت ارشاد، چشم و گوش بسته و ... از جمله فیلم‌های کمدی دهه اخیر سینمای ایران هستند که به اوج ابتدال کشیده شده‌اند. از سر و شکل‌های نامتعارف، هنجارشکنی‌های کلامی، شوخی‌های جنسی، نگاه جنسیت‌زده به زن تا زیر پا گذاشتن حریم خانواده و شکستن اصول فرهنگی و دینی و هزاران مولفه‌ی دیگر، ملغمه‌ای از درونمایه‌ی کمدی‌های ایرانی شده‌اند.

مخاطب می‌شود، داستان و شخصیت‌پردازی‌ها است، نه صرفاً تکرار شبه رفتارهای خشک و فانتزی، آن هم با گریم‌های غیرقابل باور البته مع‌الاسف، ذائقه‌ی مخاطب ایرانی هم بسیار افول پیدا کرده است. داستان‌هایی با درونمایه‌ی عشق‌های صورتی، مردهای لوتی‌مرام، عشوه‌گری‌های مبتذل، طرز پوشش‌های دور از عرف جامعه و هزاران مولفه‌ی ریز و درشتی که همگی به ابتدال سلیقه‌ی مخاطب ایرانی، انجامید.

پر واضح است که وجود سینمای کمدی و فیلم‌های طنز از لازمه‌های حتمی، سینمای جامعه‌ی سالم است؛ اما مسئله اینجا است که این محتوای طنز، نباید با لودگی و بی‌بندوباری همراه باشد. طنز فاخر، هنر بزرگی است که با وجود محتوای جهت‌دار و در پیش گرفتن رویکرد اخلاقی و فرهنگی، خلق می‌شود. اینکه صرفاً، کارگردان چند بازیگر را با گریم‌های نامتعارف به صحنه بیاورد و با تکیه بر هنجارشکنی‌ها، چند اپیزوت مبتذل را به عنوان فیلم، به خورد مخاطب دهد، نه تنها خلق اثر هنری نیست، که اوج فرومایگی است.

مروری بر
ابتدال حاکم بر
سینمای کمدی
ایران و ریزنقد
فیلم دینامیت



میگل و گیتار در مکزیک

واکاوی و نقدی بر انیمیشن کوکو

● مریم امیرخانلو
کارشناسی مطالعات خانواده

خواننده‌ی معروف است که الهام بخش او در کار موسیقی بوده. افشای این موضوع میگل را بیشتر از قبل برای موسیقی‌دان شدن هیجان‌زده و مصمم می‌کند. اما این چیزی از مخالفت خانواده‌اش با او کم نمی‌کند. میگل از روی ناچاری مجبور به سرقت از مقبره ارنستو دلا کروز می‌شود و درحین دزدیدن گیتار؛ در اینجا اشاره ای به دیدگاه مسیحیت می‌کنیم، در این دیدگاه گناه، نه تنها مرگ انسان، بلکه خشم و غضب همیشگی خداوند را به همراه دارد (اشاره به این قسمت دارد که میگل مورد نفرین قرار می‌گیرد و به دنیای مردگان و در میان اسکلت‌ها فرستاده می‌شود)؛ در این انیمیشن از ادله مسیحیت در رد شریعت و قوانین مذهبی به عنوان عاملی جهت نجات و رستگاری استفاده شده است که می‌گوید: نجات، هدیه و بخشش مجانی و رایگان از طرف خدا است و هیچ انسانی نمی‌تواند آن را با اعمال خود به دست آورد؛ زیرا انسان عاجزتر از آن است که بخواهد نجات و رستگاری را با عمل خویش کسب کند (اشاره به این قسمت دارد که میگل نمیتواند خودش برای نجات خودش کاری انجام دهد و اجدادش که دیگر انسان نیستند باید برایش طلب بخشش کنند) و در قسمت دیگر به ادله مسیحیت اشاره شده که: افراد مذهبی به افرادی منافق و خودپسند و ریاکار تبدیل می‌کند (اشاره به مادر بزرگ تعصبی). میگل دارد که به صورت کورکورانه از گذشتگان پیروی می‌کرد حال از مرگ و دین بگذریم با کمی دقت به رنگ درهای خانه‌ها، غذاهایی که در پس‌زمینه‌ی صحنه‌ها به چشم می‌خورند تا پرداختن به یکی از جشن‌های سالانه‌ی مشهور متوجه می‌شویم که این مدل زندگی و این سنت‌ها برای بزرگداشت مردگان در مکزیک است که یکی از نقطه قوت‌های این انیمیشن محسوب می‌شود؛ اما سازنده به جای اینکه توجه به فرهنگ مکزیک کند،

..حس و حال جهان شمولی دارد شوخی‌هایی که فیلم با اسکلت‌ها و ساز و کار اداری دنیای مردگان می‌کند جذاب است و طراحی بصری دنیای مردگان قسمت جالب و. حیرت‌انگیزی است که بخش جذاب انیمیشن را تشکیل می‌دهد خلاصه؛ انیمیشن، ابتدایی تقریباً بی روح دارد و داستان زمان کوتاهی را به هیجان و چالش اختصاص داده و کاملاً قابل پیش بینی است و با حوادثی مثل فرار میگل از دست اجدادش و گربه بالدار بزرگ که می‌خواهند او را به دنیای زنده‌ها برگردانند خلاصه می‌شود و انرژی واقعی‌اش را از لحظه‌ای که میگل قدم به دنیای مردگان می‌گذارد به بیننده نشان داده می‌شود

کوکو انیمیشنی است از پیکسار که یک سر و گردن بالاتر از دیگر انیمیشن‌های جریان اصلی هالیوودی قرار می‌گیرد. این انیمیشن در عین تازگی، کهنه و در عین پراثری بودن، خسته‌کننده، درعین سرحال بودن، بیمار و در عین پیشرفت بودن، عقب‌افتاده است و مهم‌تر از همه، در عین هویت‌مند بودن، بی‌هویت است. این فیلم در عین به نمایش گذاشتن بهترین‌های پیکسار، بدترین او را نیز بدتر از همیشه نمایان می‌کند. «کوکو» نقطه‌ای است که بالاخره فرمول پیکسار نشانه‌های جدی‌ای از قابل‌پیش‌بینی شدن خود را بروز می‌دهد. شاید بهترین سکانسی که «کوکو» را به بهترین شکل ممکن توصیف می‌کند، سکانس‌های آغازین است، تیکه‌هایی که قصه‌ی پنج نسل از خانواده‌ای مکزیکی را از طریق ریشه‌های کاغذی دکوری روایت می‌کند

این داستان حول محور پسر بچه ۱۲ ساله به اسم میگل ریوریا جریان دارد که فیلم را با روایت داستان اصلی اجداد خود که به یک بحران چند نسلی منتهی شده است شروع می‌کند. این بحران وقتی آغاز می‌شود که پدر مادر بزرگ پدرش که یک موسیقی‌دان معروف بوده است، خانواده‌اش را برای پیشرفت در موسیقی ترک می‌کند. این اتفاق به شکل گرفتن خرافه‌ای در خانواده‌ی میگل منجر می‌شود که بعد از ده‌ها سال هنوز با قدرت ادامه دارد. در این داستان موسیقی ریشه‌ی تمام مشکلات است و این خانواده باید از آن دوری کند. مادر بزرگ میگل حتی فکر کردن به ایده‌ی موسیقی را هم در خانه‌شان ممنوع کرده است. حال خیلی وقت است خاندان ریوریا شغل کفاشی را برای خود انتخاب کرده بودند و آن را نسل به نسل به بچه‌هایشان آموزش داده بودند. در اینجا تنها مشکل این است که در بین اعضای خانواده، میگل به موسیقی علاقه مند شده و می‌خواهد مثل بقیه با گیتار در میدان اصلی شهر بنوازد و آواز بخواند. برخوردی که مادر بزرگ میگل نسبت به موسیقی دارد همچون رفتار ما با بیماری کرونا است که باید هرچه زودتر هرکسی که با آن ارتباط داشته ضد عفونی و هرشی‌ای که به آن آلوده شده را با آتش و... از بین برود. با این حال میگل به راه خودش ادامه داد و بعد از اتفاقاتی به این نتیجه رسید که پدر مادر بزرگ پدرش همان ارنستو دلا کروز، نوازنده و



کودکان را برای پادشاهی خودمان ترتیب می‌کنیم

بررسی جریان فکری، تاثیرگذاری شخصیت‌ها و سیر فعالیت‌های دیزنی از تاسیس تا تسخیر افکار و رویاهای جهان

دامن‌گیر کشورها و سرمایه‌گذاران این کمپانی شده است. شرکت دیزنی به جزئیات زندگی و خرده فرهنگ‌های هر جامعه نیز می‌پردازد و از این طریق سیم اتصال خود را با جوامع قوی می‌کند تا بتواند مفاهیم را آن گونه که می‌خواهد در میان مردم جا بیندازد. مفاهیمی چون زندگی که برایش هدف‌های دم دستی مطرح می‌شود یا حتی جهان پس از مرگ را مشابه زندگی‌های دنیای مجازی امروزه، ترسیم می‌کند، سهل و ممتنع. خیر و شر در فیلم‌های او نادرست مرز بندی شده است و گاهی یک فرد یا شرورترین است یا پاک‌ترین. دیزنی واقعیت‌ها را آن گونه که هستند بیان نمی‌کند بلکه با علوم شناختی و بررسی‌های دقیق، هر آنچه را که بیان می‌کند در ذهن مردم کم کم واقعی می‌شود. این مسئله خطرناک است و هر چقدر فرد نسبت به تکنیک‌ها و حرف‌های دیزنی منفعل‌تر باشد، بیش‌تر او را در رسیدن به هدفش یاری می‌دهد. و چه ذهنی آماده و منفعل‌تر از کودکان هر سرزمین که روزی آیندگان جهان‌ساز آن خواهند بود.

این موارد است. جنسیت زدگی در نمایش‌های این کمپانی آنقدر جلوی چشم است که دیگر به چشم نمی‌آید. با ورود به قرن جدید تصویری که دیزنی از زنان به نمایش می‌گذاشت تغییر کرد. همان دختر عشوه‌گر باریک اندام، که دغدغه‌ی آغوش داشت، حالا با عنوان دختری با توان بدنی بالا، مبارز و ابر قهرمان داستان معرفی می‌شود. هر دو تصویر، دنیای حقیقی دختران نیست ولی نشان‌گیری درست این کمپانی باعث شده است دختر ایده‌آل در ذهن عموم جامعه این شمایل شود و هر فرد مونثی که این ویژگی را نداشته باشد درگیر پرداخت هزینه‌های گزاف ذهنی و مالی برای رسیدن به ایده‌آل می‌شود. این تغییرات رویکردی فقط در این مورد نبوده است. در سال‌های اخیر در جهان بینی‌ها عموم کشورها تغییرات زیادی ایجاد شده است. این اتفاق دیزنی را هم به چالش کشید و باعث شد او نیز تغییراتی در عملکردش بدهد. روابط خانوادگی که در گذشته اهمیتی نداشت و حتی جایز را با روابط با حیوانات پر کرده بود، الان بسیار پر اهمیت است، چرا که مشکلات حقوقی و اجتماعی که ناشی از کاهش جمعیت است

فعالیت این کمپانی، یکی از اهداف، سرگرم کردن مردم بود. هنوز دهه‌ای از فعالیت‌شان نگذشته بود که از میزان اهمیت این هدف کاسته و به هدف اثرگذاری بر ذهن‌ها افزوده شد. این شرکت در ابتدا تنها برای فرهنگ و جامعه‌ی منطقه‌ی آمریکا محصول می‌ساخت و حرف خودش را در پنهان‌ترین عناصر فیلم سازی پنهان می‌کرد ولی بعدها پایش را فراتر گذاشت و در حال حاضر دیزنی برای هر موقعیت جغرافیایی در کره‌ی خاکی محصولی را ارائه داده است. از آنجایی که هیچ گربه‌ای برای رضای خدا موش نمی‌گیرد، مطمئناً قدرت و ثروت، دیزنی را به طمع دستگیری جهان انداخته است آن همه نه با سلاح سرد بلکه با رقص، آواز و عشق، سه عنصر جدانشدنی از او، بر ذهن تمامی مردم اثر دلخواهش را می‌گذارد. این همان رسانه‌ای است که بیش از اینکه یک ابزار برای پیام رسانی باشد بستری در اختیار حکومت‌ها می‌باشد.

دیزنی در فرایند اثرگذاری، چیزهایی را پیوسته به نمایش می‌گذارد که لازم ثبات نسبی در رفتار مخاطبان آن، دانستن

● فاطمه فتوحی اردکانی
کارشناسی میکروبیولوژی

جهانگیرترین کمپانی فیلم‌سازی دنیا کار خود را در سال ۱۹۲۳ میلادی آغاز کرد. دو برادر دیزنی به نام Walt و Ray یک استودیو کوچک انیمیشن‌سازی را به پا کردند. در سال‌های اولیه کاری دستاوردی نداشتند ولی در به یک پاشنه نچرخید. آنها دقیقاً هفت سال بعد با همکاری شرکت کلمبیا پیکچرز محصولی را کلید زدند که در سال‌های بعد، نماد دیزنی شد. آن اثر چیزی جز مجموعه کارتون «میکی ماوس» نبود.

شاید برادران دیزنی هم در خیالات شبانه و دویدن‌های روزانه‌شان به این فکر نمی‌کردند که روزی پیکسل تصاویرهایشان همه‌ی جهان را تسخیر کند؛ اما به طور قطع وقتی با اقبال عمومی مواجه شدند، قدم‌هایشان را دقیق‌تر برداشتند. در نزدیک به یک قرن



ظهور یک اسطوره

یادداشتی برای اسطوره انیمه ژاپن، هایائو میازاکی

● **نرگس علینقیان**
کارشناسی جامعه‌شناسی

کودکان دنیای رنگارنگ و زیبایی دارند و گاهی نیز در دنیای فانتزی که برای خود ساخته‌اند غرق می‌شوند. بی‌شک یکی از عناصری که سازنده این دنیای فانتزی است، انیمیشن است. انیمیشن بخش جدایی‌ناپذیر زندگی کودکان است. یکی از کسانی که توانست خود را برای همیشه در ذهن کودکان و حتی بزرگسالان ماندگار کند، والت دیزنی بود. هیچ کودک و حتی بزرگسالی را نمی‌توان پیدا کرد که حداقل یکی از انیمیشن‌های دیزنی را تماشا نکرده باشد. در واقع می‌توان گفت تمام زندگی ما از کودکی تا بزرگسالی با قصه‌های دیزنی گذشته است. شاید بتوان تصور کرد هیچ کس نمی‌تواند از دیزنی و روایت‌هایش جلو بزند، اما اگر از او عبور کنیم و نگاهی به آسیای شرق بیندازیم، می‌توانیم ظهور یک پدیده را ببینیم. اسطوره‌ای به نام میازاکی

بدون شک می‌توان هایائو میازاکی را یکی از خلاق‌ترین انیماتورها و از مطرح‌ترین کارگردانان انیمه دانست. شاید به دلیل وجود انیمیشن‌های متنوع دیزنی و دیگر کمپانی‌ها، اگر کسی نام میازاکی را می‌شنید، او را نمی‌شناخت. اما حال می‌توان گفت او، روایت‌ها و کاراکترهایش نه تنها در ژاپن بلکه در تمام دنیا نیز زبانزد است. او و استودیویش که جیبلی نام دارد نه تنها در میان کودکان بلکه در میان بزرگسالان نیز از محبوبیت بسیاری برخوردار است. او استودیو جیبلی را به همراه دو رفیق دیرینه‌اش، ایسائو تاکاهاتا و توشیو سوزوکی تاسیس کرد.

شاید بتوان گفت که یکی از مولفه‌هایی که انیمه‌های او را با دیگر انیمیشن‌ها متفاوت می‌کند، مفاهیم عمیقی است که روایت‌هایش را شکل می‌دهد. مفاهیمی مانند جنگ و کشمکش بشر با طبیعت. کودکی میازاکی هم زمان با جنگ جهانی دوم و بمباران‌هایی که در طول جنگ اتفاق می‌افتاد بود. به گفته خودش با آنکه یک کودک بوده اما جنگ و بمباران‌های شبانه تاثیر شگرفی بر روی او گذاشته است و این تاثیر را می‌توان در انیمه‌هایش نیز مشاهده کرد. از طرف دیگر رابطه صلح‌جویانه انسان با طبیعت نیز بعد دیگری

از آثار میازاکی را تشکیل می‌دهد. در دنیایی که انسان مدرن در جدال با طبیعت، سعی در غلبه بر طبیعت و نابودی آن دارد، میازاکی با انیمه‌هایش بر حفظ طبیعت و رابطه صلح‌جویانه با آن تاکید می‌ورزد. از جمله مطرح‌ترین آثار او در این زمینه، شاهزاده مونونوکه است. در این اثر فوق‌العاده ما تلاش برای حفظ محیط زیست را می‌بینیم.

از دیگر عناصری که سازنده آثار میازاکی است و معمولا آن را بسیار با آثار دیزنی مقایسه می‌کنند، مسئله نقش دختران است. دختران در انیمه‌های میازاکی نقش بسیار پر رنگی را ایفا می‌کنند. بر خلاف انیمیشن‌های دیزنی که معمولا دختران را شخصیت‌هایی می‌پندارد که همواره باید منتظر یک شاهزاده باشند تا آنان را به خوشبختی برساند، میازاکی قهرمان داستان‌هایش را دخترانی قرار می‌دهد که دنیا را نجات می‌دهند.

از دیگر مواردی که دو کمپانی دیزنی و جیبلی را با هم مقایسه می‌کنند، این است که دیزنی با توجه به اینکه در غرب است و جهان‌بینیش تابع بنیان‌های فکری غرب و سرمایه‌داری است، تنها با فروش انیمیشن‌های خود سود به دست نمی‌آورد، بلکه با

راه‌اندازی فروشگاه‌هایی که متعلق به کمپانی دیزنی است، نیز به سود هنگفتی می‌رسد. در حالی که کمپانی جیبلی که متعلق به میازاکی است از چنین ترفندی برای فروش انیمه‌های خود استفاده نمی‌کند و تنها دارای یک موزه است که عکس‌برداری نیز در آن ممنوع است.

یکی از مسائلی که آثار میازاکی را با رقبای خود متمایز می‌کند، این است که او همچنان پیرو طراحی انیمیشن با دست است. در دنیایی که کمپانی‌های بزرگ به وسیله جادوی کامپیوتر آثار انیمیشنی خلق می‌کنند، میازاکی همچنان پایبند به سنت طراحی با دست است که آثار او را بسیار متفاوت و شگفت‌انگیز کرده است. به گفته خودش: "همه کارهایت را با دست انجام بده، حتی زمانی که از کامپیوتر استفاده می‌کنی"

در پایان یادداشت اگر بخواهیم یک خبر خوب به طرفداران میازاکی بدهیم این است که به زودی این اسطوره قرار است بار دیگر به دنیای انیمه بازگردد و با یک شاهکار دیگر، توجه دنیا را به خود جلب کند. باید دید که آیا این انیمه آخرین کار این اسطوره می‌شود یا نه.

مراقبت از کودکان در دنیای رنگ و خیال

و نوجوانان حساس هستند. برای همین از سال‌های گذشته سیستمی برای رده‌بندی سنی این محصولات طراحی کردند. اولین بار در سال ۱۹۳۰ کشور آمریکا برای نمایش محتوای خشونت‌آمیز و ضد دین در فیلم‌های سینمایی محدودیت‌هایی اعمال کرد. بعد از آن در سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ سیستم جدیدی اعمال شد که شامل درجه‌بندی سنی آثار رسانه‌ای بود. بر این اساس ۴ رده سنی تشخیص داده شد. امروزه این رده‌بندی در دنیا براساس استاندارد MPAA برای پنج درجه سنی مختلف اعمال می‌شود: تماشای آثاری با درجه G برای هیچ سنی محدودیت خاصی ندارد. در درجه PG والدین موظف هستند اثر رسانه‌ای را

ببینند و با تایید آن‌ها کودک یا نوجوان می‌تواند آن را تماشا کند

فیلم‌ها و انیمیشن‌های رده ۱۳-PG برای کودکان زیر ۱۳ سال نیاز به تایید و همراهی والدین دارند. فیلم‌های رده R مناسب بزرگسالان هستند. بعد از آن رده NC-۱۷ قرار دارد که آخرین رده سنی است و با صحنه‌هایی از خشونت و روابط نامناسب همراه هستند. در این میان اما باید دقت کرد که در تمام این رده‌ها انیمیشن‌هایی قرار دارند و حتی ما با انیمیشن‌های ۱۸+ هم روبرو هستیم که محتوای آن برای بزرگسالان هم مناسب نیست

در کشور ما اما رده‌بندی سنی برای فیلم‌های سینمایی سابقه طولانی ندارد و اولین آیین نامه در این رابطه به سال ۱۳۹۷ بازمی‌گردد. اما به تازگی دو تارنمای اینترنتی، متخصصان حوزه تربیت و رسانه را کنار یکدیگر جمع کرده است تا بتوانند درباره این مسئله مهم کاری انجام دهند. در این دو تارنما به رایگان فیلم‌ها و انیمیشن‌های حوزه کودک و نوجوان مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و از نظر محتوا، میزان خشونت، مفاهیم آموزشی و حتی سطح تاثیر شخصیت‌ها بر روی کودک دسته‌بندی می‌شوند

در دنیای نوین و با فناوری‌های پیشرفته رسانه عرصه جنگ نرم است و هر کشوری تمام تلاشش را برای فرهنگ سازی به شیوهی مطلوب خود می‌کند. کودکان و نوجوانان ما مصرف کننده آثاری هستند که پیچیده‌ترین مفاهیم فلسفی و شبهات اعتقادی را به لطایف الحیل به ذهن آن‌ها تزریق می‌کند. در فقدان قوانین و نظارت صحیح سازمان‌های دولتی، والدین باید بیش از پیش مراقب فرزندان خود باشند

کودکی بیشتر با مشاهده اتفاق می‌افتد. مادری را می‌شناسم که برای از بین بردن اثرات مخرب انیمیشن بچه رئیس به مشاور کودک مراجعه کرده بود. او تعریف می‌کرد که پسرش مانند شخصیت داخل انیمیشن زمان تعویض لباس به صورت برهنه در اتاق می‌دود و یا با وسایل خطرناکی مانند چاقو بازی می‌کند و می‌گوید که کار با آن‌ها را از دنیای دیگر یاد گرفته است. از طرفی محتوای بعضی انیمیشن‌ها با اعتقادات مذهبی و مبانی فرهنگی ما مغایرت دارد. انیمیشن‌هایی با رویکرد ضد دینی و ضد توحیدی مانند روح و لک‌ها، اعتقادات کودکان ما را نشانه رفته‌اند. در تمام دنیا بر روی محصولات رسانه‌ای ارائه شده به کودکان

تفکر انتزاعی درستی ندارند. آن‌ها نمی‌توانند به خوبی تفاوت دنیای خیالی انیمیشن‌ها و دنیای واقعی را تشخیص دهند. صحنه‌های غم‌انگیز بعضی از آثار تا سال‌ها روان کودک را تحت تاثیر قرار می‌دهد و حتی می‌تواند زندگی بزرگسالی او را خراب کند. خاطرم هست خانمی که کودکی‌اش را در دهه ۶۰ و با انیمیشن‌هایی مانند باخانمان و هاچ زنبور عسل گذرانده بود، در کودکی و بزرگسالی علائم شدیدی از اضطراب جدایی را تجربه می‌کرد. او در کودکی فکر می‌کرد مانند شخصیت‌های کارتونی مادرش را از دست خواهد داد و در بزرگسالی هم دائماً نگران از دست دادن همسر و فرزندانش بود. از طرفی آموزش در سنین

یادداشتی در باب اهمیت در نظر گرفتن رده‌بندی سنی در انیمیشن‌ها

● زهرا وفاداران
کارشناسی علوم تربیتی

انیمیشن‌ها یا پویانمایی‌ها از سرگرم‌کننده‌ترین محصولات رسانه‌ای هستند. آنها فرصتی برای ترسیم دنیاهای رنگارنگ و خیالی، محیطی برای جدا شدن از روزمرگی‌های زندگی و بستری برای آموزش مفاهیم تربیتی، اجتماعی و حتی مفاهیم سنگین فلسفی را فراهم می‌کنند. اما گاهی والدین فراموش می‌کنند که انیمیشن‌ها فقط نوعی از ارائه محتوا هستند و نه خود محتوا. به این معنی که هر انیمیشن و به اصطلاح کارتونی برای کودکان مناسب نیست. بعضی از آن‌ها انواع خشونت‌ها و مفاهیم نامناسب و یا داستان‌ها و شوخی‌هایی مناسب بزرگسالان را در خود دارند

امروزه رسانه یک نهاد اجتماعی است. ما می‌توانیم از رسانه برای آموزش قوانین، فرهنگ و جامعه‌پذیر کردن کودکان و نوجوانان خود استفاده کنیم. اما معضل امروز ما دو چیز است: یکی اینکه با گسترش فناوری و تولیدات رسانه‌ای ما صرفاً با یک زیبایی بصری در انیمیشن‌ها روبرو نیستیم بلکه هر انیمیشن محتوایی در پشت پرده خود دارد که نباید از آن غافل شویم. دیگر اینکه با وجود تلاش‌های زیاد هنوز در حوزه تولید انیمیشن قوی نیستیم. این موضوع و نبود قوانین حق کپی رایت باعث می‌شود تولیدات خارجی به راحتی و ارزانی در اختیار کودکان و نوجوانان ما قرار بگیرد. این امر نظارت بر حوزه انیمیشن چه از سمت والدین و چه از سمت سازمان‌ها را ضروری می‌کند

از بعد روان‌شناسانه، کودکان در سنین پایین



سوار و موج کره‌ای

بررسی سبک موسیقی کیپاپ

● نرگس علینقیان
کارشناسی جامعه‌شناسی

از پدیده جهانی شدن می‌توان به عنوان مهم‌ترین عامل تحولات در حوزه‌های مختلف زیست بشری نام برد. در گذشته نیز چنین این بوده که بسیاری از کشورها سودای جهانی شدن فرهنگ خود را در سر می‌پروراندند. این امر در تاریخ بشر با جنگ امکان پذیر بوده. کشورها با لشکرکشی نه تنها قصد تصاحب سرزمین های یکدیگر را داشتند، بلکه از آن بالاتر رویای سلطه و گسترش فرهنگ خود را نیز داشتند. گاهی موفق به این امر می‌شدند اما همیشه نیز موفقیت آمیز نبوده است. مغولان با حمله به ایران نتوانستند فرهنگ و خوی قبیله ای خود را در بین جامعه ایرانی رواج دهند، اما اعراب مسلمان با حمله به اسپانیا توانستند بخشی از آن را (اندلس) به تصرف فرهنگ اسلامی در آورند

در واقع می‌توان گفت در گذشته دو عنصر سبب جهانی شدن فرهنگ می‌شد. اول اینکه فرهنگی می‌توانست جهان شود که مطابق با فطرت الهی انسان ها باشد و دوم فرهنگی که با زور و به قصد سلطه بخواهد فرهنگ خود را جهانی کند. اما امروزه فرهنگ هایی در حال جهانی شدن هستند که نه دارای فطرتی

الهی هستند و نه با زور قصد غلبه فرهنگ خود را دارند. این کشورها با ابزارهایی که در دست دارند توانستند جوامع را مغلوب فرهنگ خویش کنند. نمونه‌ای از آن موج کره‌ای که در حال جهانی شدن است

به طور معمول بسیاری از مصارف فرهنگی جوانان در فضای مجازی معطوف به محصولات است که تحت عنوان فرهنگ عامه پسند مشخص می‌شود. فرهنگ عامه پسند کره‌ای اعم از موسیقی و فیلم و به واسطه خوانندگان و هنرمندان توانسته علاقمندانی در کشور های مختلف پیدا کند. همانطور که بیان کردیم یکی از ابزارآلات گسترش چنین فرهنگی، موسیقی است. موسیقی کره‌ای که با نام کیپاپ شناخته می‌شود، یک نوع از موسیقی عامه پسند است. این موسیقی با تاثیر از سبک های مختلفی چون، راک، جاز، هیپ هاپ و ... توانسته خود را آشکار کند

پس از ظهور انواع گروه های موسیقی، کم‌کم کیپاپ به خرده‌فرهنگی تبدیل شد که به دنبال خود سیل عظیمی از طرفداران نوجوان و جوان را به همراه داشت. در ایران نیز می‌توان طرفداران این سبک از موسیقی را مشاهده کرد که به طور ناباورانه ای علاقمند به این ژانر هستند. جالب توجه است که این تاثیرگذاری تنها به طرفداری از این نوع موسیقی ختم نشده است و در عمق باور ها و آرزو های نوجوانان نیز نفوذ کرده است کم‌کم با پیشرفت شبکه های اجتماعی و همراه شدن کیپاپ با موج کره ای، نه تنها در کره، بلکه می‌توان گفت در خاورمیانه

و سراسر غرب نیز توانست مخاطبانی را به خود جذب کند. از جمله گروه‌های این نوع سبک موسیقی، می‌توان به بی‌تی‌اس و بلک‌پینک اشاره کرد که در ایران نیز طرفدارانی از قشر نوجوان و جوان را مجذوب خود کرده است

در واقع صنعت کیپاپ علاوه بر آن که توانسته خود و فرهنگ موسیقی اش را جهانی کند، توانسته به جهانی شدن موج کره ای و صنعت توریسم کره نیز کمک نماید. بیش از ۶۰ درصد کسانی که به کره سفر می‌کنند، تحت تاثیر موج کره ای بوده‌اند. می‌توان گفت که صنعت کیپاپ برای خود جهانی ساخته است که نه تنها در آن مردم کره، بلکه افرادی از دیگر فرهنگ‌ها را نیز وارد جهان خود کرده است. در سال ۲۰۱۲ موسیقی با نام گانگنام استایل به صورت گسترده پخش شد و مورد تحسین قرار گرفت. در دیداری که میان رئیس جمهور کره جنوبی و باراک اوباما، رئیس جمهور ایالات متحده صورت گرفت، اوباما موفقیت این آهنگ را نمونه ای از فراگیری موج کره ای در دنیا مطرح کرد

فرایند جهانی شدن در حال حاضر به شکل‌های مختلفی در حال در حال گسترش است، اما سوالی که اکنون می‌تواند ذهن را درگیر خود کند این است که ایران در کجای فرایند جهانی شدن قرار دارد؟ آیا همانگونه که موج کره ای به همراه عناصری مانند موسیقی در حال جهانی کردن فرهنگ خود و جذب مخاطب است، ایران توانسته فرهنگ و تمدن خود را به فرایند جهانی شدن پیوند بزند؟

موسیقی

نقدی بر موسیقی انیمیشن کوکو و تاثیر موسیقایی آن بر روند انیمیشن

● مبینا اروانه
کارشناسی تاریخ

کوکو یک پویانمایی سه بعدی است که به نوعی پویانمایی فانتزی و موزیکال به شمار می‌آید. این انیمیشن توسط کمپانی پیکسار ساخته شده است. اساس این داستان را می‌توان به یک مفهوم که در فرهنگ مکزیکی است و به نام روز مردگان نامگذاری شده است. انتساب داد

آهنگساز انیمیشن کوکو

متن موسیقی انیمیشن کوکو توسط مایکل جاکینو ساخته شده است که در کارنامه خود آثار بزرگی مثل انیمیشن های دیگری چون زوتوپیا، بالا و ... دارد. این انیمیشن از نظر موسیقی در سال ۲۰۱۸ اسکار بهترین ترانه را از آن خود کرده است. اما حال به بحث موسیقی می‌پردازیم

در ابتدا به تاثیری که این موسیقی بر خود انیمیشن داشته گذاشته اشاره می‌کنیم و آن این است که این انیمیشن به طور کلی با موسیقی آمیخته شده و داستان این انیمیشن هم به موسیقی و آهنگسازی برمی‌گردد. این انیمیشن دارای ۳۸ ترک موسیقی است و از بین آنها فقط ۸ مورد همراه با ترانه است و از این ۸ مورد هم یک مورد از آنها به ۴ سبک مختلف اجرا می‌شود. تاثیر موسیقی روی انیمیشنی که با موسیقی همراه است هارمونی خوبی دارد و می‌توان بیان کرد که گروه سازنده ی این اثر به خوبی عمل کردند. جاکینو (سازنده موسیقی) برای دریافت حس بیشتر فرهنگ مکزیکی از سوی مخاطب، از مشاوران فرهنگی استفاده کرده و سعی داشته که علی‌رغم فرهنگ سنتی مکزیکی یک حال و هوای مدرن به انیمیشن بدهد

اما از تاثیرات دیگر سبک موسیقایی روی انیمیشن می‌توان اشاره کرد به اینکه ما می‌توانیم ترکیبی از سنت و مدرنیته را احساس کنیم، اما این به این معنی نیست که در انیمیشن فرهنگ مکزیکی نادیده گرفته شده و حتی می‌توان گفت با گوش دادن موسیقی «کوکو» مکزیکی در ذهن‌ها تداعی می‌شود

نسل جوان که علاقه‌ی وافری به موسیقی دارد، در حال اتصال دادن این علاقه به پیشینیان خود است و این علاقه را در علاقه‌ی گذشته و حرفه‌ی آنها دنبال می‌کند. میگل همین جوان است و رویای خود را در تحقق رسیدن به موسیقی و آهنگسازی جستجو می‌کند و اشاره دارد به اینکه می‌تواند با رسیدن به علاقه‌ی خود، یاد اسلاف خویش را زنده کند و موسیقی گویای همه اینها است؛ پس می‌توان گفت به طور کلی موسیقی سهم مهمی در ساختار این انیمیشن داشته و تا حدی نیز موفق بوده است



کوکه مکزیکی

بازگشت به زمانی بهتر

جستاری بر ایدئولوژی فیلم تنت (tenet)

● مرصیه انبری

کارشناسی مطالعات خانواده

اپرا و در زمان عقب و جلو برود. اما ماموریت؛ کار آن‌ها پیدا کردن سازه‌ی آن دانشمند زن است که در قالب یک جسم و الگوریتم مخفی شده است. برای اینکه آن جسم را پیدا کنند و از هم جدا کنند تا آیندگان به هدف خود نرسند. اما هدف آیندگان چیست؟ بازگشت به گذشته. وقتی که نسل‌های قبل زمین خوبی را برای آیندگان به ارث نگذاشته‌اند و زندگی روز به روز بدتر می‌شود چاره‌ای برای آن‌ها نمانده جز اینکه معکوس شوند و به سمت زمانی که زمین جای بهتری بود حرکت کنند و کار را توسط فردی به نام «آندره سیتور» که قبلا با گشتن دنبال پلوتونیوم در خرابه‌های شوروی سابق یکبار روی آینده‌ی خود قمار کرده بود، پیش می‌برند. او هم مثل تمام گذشتگان با انجام یک کار و یا شاید گفت سرمایه‌گذاری خطرناک زمین را به جای بدتری کرده بود که البته خودش هم از این آسیب بی بهره نمانده بود.

اما اشکال فیلم دقیقا اینجا است که اطمینان قطعی به مخاطب نمی‌دهد و نظریه و برهان قاطعی در داستان وجود ندارد که ایا واقعا هدف آیندگان به قیمت نابودی گذشتگان است؟ آیا بود و نبود مرد ضعیفی مثل سیتور که خود را خدای زمان حال می‌داند در بود و نبود سایر انسان‌ها تاثیر قطعی دارد؟ وقتی هر یک از شخصیت‌های داستان درباره تعامل با او یک تصمیم مستقل می‌گیرند! شاید بتوان بزرگترین نقص تنت را همین عدم اقتناع مخاطب دانست. در هر اثری چنانچه با تخیل مواجه باشیم نهایتا یک رابطه منطقی در عالم تخیل رخ می‌دهد اما تنت در خلال دیالوگ‌های خشک مدام در حال اثبات امکان معکوس سازی زمان است بدون اینکه واقعا مخاطب متوجه این فرضیه شود و تنها نشانه‌ی آن را در رانندگی معکوس و آنروپی وارونه گلوله‌ها می‌یابد بازهم بدون اینکه قانع شود چطور افراد اسلحه را در مسیر درست بازگشت گلوله‌ها قرار می‌دهند. حتی پروتاگونیست داستان هم بسیاری از مواقع احساس سردرگمی می‌کند و نیل باید به کمک او بیاید.

در مجموع شاید بهترین توصیف از آثار کریستوفر نولان با موضوعیت «زمان» را بتوانیم دیالوگ مادر بزرگ‌ها بدانیم که مدام می‌گویند: «اینا همش فیلمه ننه». در آثار نولان هم معمولا نباید به دنبال نتیجه گیری واحد و فهم واحد بود وقتی که مخاطب فیزیک‌ندان یعنی ما غرق در پیچیدگی داستان می‌شویم و هواداران نولان اذعان می‌کنند باید چندبار فیلم را دید! اما بسیاری از مردم به یک‌بار اکتفا می‌کنند و ترجیح می‌دهند به جای جستجوهای طولانی برای فهم بعد علمی فیلم از تکنیک‌های سینمایی فیلم لذت ببرند و فقط بپذیرند اتفاق مهمی در حال رخ دادن است و با یک آخرالزمان مواجهیم. اما دقیقا چرا و چگونه؟ نمیدانیم

tenet فیلمی آمریکایی در ژانر علمی-تخیلی اکشن دلپره‌آور به نویسندگی، تهیه‌کنندگی و کارگردانی کریستوفر نولان است که در سال ۲۰۲۰ و همزمان با فراگیری کرونا اکران شد. جان دیوید واشنگتن، الیزابت دبیکی، کنت برانا، رابرت پتینسون و آرون تایلر-جانسون ستارگان فیلم هستند. داستان فیلم درباره دو جاسوس حرفه‌ای است که برای پیش‌گیری از وقوع جنگ جهانی سوم درگیر یک ماجرای پیچیده می‌شوند.

ما در تنت با یک اصطلاحا فیل هوا کردن مواجه هستیم، با فرضیه‌ای که نولان می‌خواهد آن‌را نظریه جلوه بدهد. اما مخاطب قادر به درک روابط این فرصیه و فهم بزرگی آن فیل نیست. چون مخاطب عام کمترین اطلاعات درباره فیزیک دارد، و در برابر آن کاراکترهایی که مدام از فیزیک صحبت می‌کنند. فیلم از یک حادثه‌ی اکشن در یک سالن اپرا در کشور اوکراین شروع می‌شود و سه گروه مسلح بدون اینکه اهداف هر کدام از ایشان مشخص باشد باهم درگیر می‌شوند. تنها برداشت مخاطب پس از بارها دیدن دقیق اکشن فیلم این است که پروتاگونیست، مامور سیاه پوست سیا به خاطر موفقیت در عملیات و تحمل شکنجه و وفاداری به سازمان به خدمت یک سازمان دیگر به نام «تنت» در می‌آید و قرار است دنیا را از نابودی یا معکوس شدن نجات دهد.

از همان ابتدای فیلم است که ضعف شخصیت‌پردازی‌ها خود را نشان می‌دهد، بر خلاف سایر آثار نولان مثل اثر ماندگار «اینسپشن» و «میان‌ستاره‌ای» که شخصیت‌های اصلی جدا از ماموریت داستان گذشته، عواطف و اهداف شخصی داشتند، شخصیت‌های تنت گویی از روال عادی زندگی قیچی شده‌اند و به وجود آمده‌اند تا ماموریت تنت را انجام داده و دوباره به عدم بر گردند. ما از مامور سیاه پوستی که می‌خواهد دنیا را نجات دهد یعنی پروتاگونیست، همکار او نیل، سیتور، کت، پریا چیزی بیشتر از مسائل مربوط به ماموریت را نمی‌دانیم. و از آن‌ها چیزی در خاطره‌ی ما باقی نخواهد ماند. اما ماموریت چیست؟ نولان در تنت زمان را ایستا نشان می‌دهد، یعنی ما در انتظار وقوع آینده نیستیم و گذشته نیز کاملا تمام شده نیست. سه زمان در موازات یکدیگر در جریان هستند و با اختراع دانشمند زنی که اتفاقا از تکرار تراژدی اختراع بمب اتم هراس داشته و خودکشی کرده است می‌توان بین سه زمان سفر کرد و با علم حاصل از این جابجایی در وقایع آن دست برد؛ و حتی قوانین فیزیک کوانتوم را دور زد و با فرضیات فیزیکی یک جسم یا انسان در آن واحد در دو جا حضور داشته باشد مثل شخصیت «کت»، درگیری‌های پروتاگونیست در فرودگاه و سالن

سینمای جهان



نگاهی به فیلم سینمایی Tenet ساخته کریستوفر نولان

داستانی با پیچیدگی‌های ساختگی

● زهرا طالبی پور
کارشناسی مهندسی معماری

«آندره سیتور» و دیگری یک زن هندی که هر دو شرقی می‌باشند و آیا نولان می‌خواهد در این فیلم تقابل آمریکا با دنیای شرق را نشان دهد؟

می‌توان گفت نولان برای جذب مخاطب در این فیلم از روش‌های جالبی هم استفاده کرده است، یکی از آنها همان پیچیدگی‌هایی است که به طور کلی فیلم‌های نولان را معروف کرده است و دیگری وجود بازیگرانی از ملیت‌های مختلف می‌باشد. ما در این فیلم شاهد بازیگرانی از کشورهای مختلف هستیم که هر کدام به نوعی مردم خود را برای دیدن این فیلم تشویق کرده‌اند.

شاید هنگام دیدن این فیلم از جایی به بعد حس کنید که درگیر آرتیست بازی‌های آمریکایی شده‌اید، دیگر نمی‌توانید دوست و دشمن را از هم تشخیص دهید و تنها منتظر پایان فیلم هستید تا سوال‌های شکل گرفته در ذهنتان پاسخ داده شود؛ اما شاید نولان تا پایان فیلم هم به سوالات مخاطب پاسخ مناسب و کاملی ندهد.

با کمی دقت بیشتر، حتی می‌توان گفت فیلم قهرمان خاصی هم ندارد و در شخصیت‌پردازی و ساخت قهرمان هم ضعیف بوده است و ما در این فیلم با قهرمان خاصی مواجه نیستیم؛ بلکه تنها می‌دانیم فردی که برای نجات خود در اوایل فیلم می‌خواست خودکشی کند، حال باید جهان را از نابودی توسط چیزی که نمی‌دانیم چیست، نجات دهد و اگر جلوی آن گرفته نشود می‌تواند باعث شروع جنگ جهانی سوم و در نهایت نابودی کل جهان شود. مخاطب حتی تا پایان فیلم هم متوجه نمی‌شود که جهانی که نگران نابود شدن آن است، توسط چه چیزی مورد تهدید قرار گرفته است.

این عامل نابودگر یک نماینده دارد که آن هم روسی است، یعنی باید قهرمانی باشد تا دنیا را از عامل مجهول که یک فرد شرقی به آن دسترسی دارد، نجات دهد. در اینجا این نکته هم قابل ذکر است که در کل داستان فیلم، ۲ نقش منفی وجود داشت، یکی

و ممکن است اینطور هم باشد. داستان این فیلم تماماً ترکیبی از فیزیک و فلسفه و لحظات دلهره‌آور است؛ البته باید به این نکته اشاره کنیم که «سینما جای گفتن فیزیک و فلسفه نیست» و نولان ژانر مناسبی (علمی تخیلی) را برای فیلم خود انتخاب نکرده است و حتی مخاطب از اواسط فیلم دیگر متوجه قوانین و ساختار علمی فیلم نمی‌شود و حتی در بعضی از لحظات، برخی از قوانین علمی یکدیگر را نقض می‌کنند و همین موارد باعث پیچیدگی‌های ساختگی در فیلم شده است. یعنی نولان تمام تلاش خود را به کار گرفته تا جایی که می‌تواند فیلم خود را پیچیده و غیرقابل فهم کند و شاید به همین دلیل باشد که در زمان اکران فروش خوبی هم نداشته است.

فیلم Tenet جدیدترین ساخته نولان می‌باشد که در سال ۲۰۲۰ اکران شد. برای فهم داستان فیلم نه تنها باید تمام حواس خود را به فیلم بدهید، بلکه باید در هر لحظه فکر و عقیده‌ی کارگردان را هم در نظر داشته باشید و تنها کافی است لحظه‌ای از فیلم غافل شوید تا دیگر هیچ چیزی از فیلم متوجه نشوید، زیرا زمان در این فیلم خیلی سریع تغییر می‌کند، آیا می‌توانید حدس بزنید در این لحظه از فیلم در زمان گذشته، حال یا آینده هستید؟

بعضی از منتقدین، فیلم جدید نولان را فیلم ضعیفی می‌دانند

خاتون؛ روایتی زنانه از تاریخ

نگاهی بر تصویرسازی زنانه سریال خاتون

● فرزانه ترابی
کارشناسی روانشناسی

اساسی و جایگاه‌های مختلف، همگی برای مخاطب یادآور نقش پررنگ زن در تمام عرصه‌های زندگی می‌شوند. وقتی کاراکتر «فخرالنسا» با بازی شبنم مقدمی به عنوان مادری دلسوز اما دراشتباه، لبریز از خشم و غم کهنه در مقابل «رعنا» با بازی بهناز جعفری که زنی است درمانده و ساده دل قرار می‌گیرد، مخاطب می‌تواند نقش تفاوت طبقاتی حاکم بر زمان و اثر آن بر شخصیت و رفتار افراد را متوجه شود و حتی به این نتیجه برسد که این تقابل ضعف و قدرت نمی‌باشد، بلکه رویارویی درماندگی و استیصال رعیتی و بی‌اعتباری اربابی است، اربابی که نسبت به زن مقابل خود خشم دارد چون زمانی بر او ترجیح داده شده است و او از بعد آن ماجرا به این سبب احساس بی‌اعتباری و شرم و غمی را تجربه می‌کند که چاره‌ای جز پنهان کردن آن زیر لایه‌های ثروت و مادیات و طبقه اجتماعی اش ندارد. و این شرم حتی در مقابل زنان دیگری (مثل خاتون) که جایگاه او را با قدرت و محبوب بودنشان می‌توانند بگیرند دوباره خشم و نفرت می‌سازد و باعث می‌شود که در حق آنها ظلم کند.

نقش کوتاه اما ماندگار «قدرت» و بازی درخشان عاطفه رضوی، به زیبایی هرچه تمام شکوه و توانایی یک زن عاشق و عاقل با زخم‌های عمیق را به تصویر می‌کشد و ستاره پسیانی در نقش «پروین» هم نمادی از زنان سرکش و رها و آزادی طلب می‌باشد. نگاه کردن به حضور رنگارنگ این زنان متفاوت در کنار هم، می‌تواند به خوبی مارا از نقش زیبا و پررنگ زنان در میانه زندگی آگاه کند.

خاتون، سریالی که اخیراً از شبکه نمایش خانگی پخش شد را در واقع می‌توان یک یادآوری دوباره سینمایی بر مفهوم نقش و نیاز پررنگ به زنان در طول تاریخ دانست. خاتون، خالق یک داستان تاریخی می‌شود و نه فقط به سبب اینکه کاراکتری باجسارت، شجاع و عاقل است بلکه به این دلیل که در کنار تمامی اینها، به معنای واقعی کلمه عاشق است. عاشق خانه و خانواده‌ای که آن را خودش ساخته و عاشق و شیفته وطنی که در آن خودش ساخته شده است.

نگار جواهریان «این بار با ایفای نقش زنی بی‌باک و جسور در دورانی که سنت‌های حاکم بر جامعه اغلب جسارت و تفاوت یک انسان را به سبب زن بودنش نمی‌پذیرند، روایتگر داستان زنان معنابخش در تاریخ و معنی‌ساز در خانه می‌شود. زنانی که تعصبات و جهلی که جنس زن را محدود می‌سازد را کنار زده و قدرت را با تاروپود ظرافت‌های وجودیشان گره می‌زنند و به همین سبب، به تدریج گره‌های مهمی را در صفحه تاریخ باز می‌کنند. خاتون را می‌توان نماد زنان وارسته‌ای دانست که از سر عشق و غنا می‌جنگند و پایداری می‌کنند و نه از سر فقر و نیاز و تفاوتی ندارد که این معرکه و جدال، در وطنی به وسعت یک کشور آغاز شود یا به اندازه یک اتاق کوچک و دونفره، این جنس از زنان تا لحظه‌ای که عشق بسازند و بگیرند و احترام و ارزشمندی را بتوانند احساس کنند، می‌مانند و می‌جنگند تا بسازند، اما با سوختن میانه‌ای ندارند.

با وجود اینکه محوریت اصلی سریال خاتون حول اتفاقات مربوط به زندگی کاراکتر اصلی می‌باشد، اما نباید از نقش آفرینی سایر زنان حاضر در سریال غافل شد. زنانی که با وجود تفاوت‌های

نمایش خانگی

نمایش خانگی بی‌صاحب

نیم‌نگاهی به اوضاع شبکه نمایش خانگی و صدا و سیما

● رقیه تردست
کارشناسی فلسفه

شده است، «سوء مدیریت در تلویزیون»، «فقر ایده در برنامه‌سازی»، «بی‌کیفیت بودن آثار نمایشی» و «فهر شخصیت‌های محبوب مردمی» می‌باشد؛ اما آنچه که حائز اهمیت است مسئله «عدم تلاش برای رفع این شکاف بزرگ» است.

نظارت بر نمایش خانگی چگونه است؟

ساترا» که مسئولیت صدور مجوزهای فیلم‌های خانگی را در دست دارد مخفف نام «سازمان تنظیم مقررات صوت و تصویر فراگیر» می‌باشد و براساس ابلاغیه رهبر انقلاب در شهریور سال ۹۴ وظیفه تنظیم مقررات صوت و تصویر فراگیر را برعهده دارد؛ اما به راستی بر سر ساترا چه آمده است؟ چرا ساترا نمی‌تواند برای پذیرش مسئولیت صدور مجوزهای سریال‌های خانگی نقش آفرینی کند؟ با واگذاری نمایش خانگی به صدا و سیما چه خواهد شد؟

از مزایای واگذاری شبکه نمایش خانگی نظارت بر پاکیزگی سرمایه‌های ورودی، جلوگیری از افزایش نجومی دستمزد بازیگران و آنچه که به عنوان اصل است کنترل اخلاقی بر محتوای شبکه نمایش خانگی می‌باشد؛ اما اکنون در کنار این مزایا، معایبی را هم داریم از جمله از دست دادن فرصت جذب مخاطب قهر کرده با تلویزیون و از بین رفتن فضای رقابتی که میان صدا و سیما و شبکه نمایش خانگی است و مشخص نبودن جایگاه شبکه نمایش خانگی در ساختار

پس از واگذاری است

برای بهبود اوضاع نمایش خانگی چه باید کرد؟

راهکار این است که بر محتوای شبکه نمایش خانگی «کنترل محتوا» صورت بگیرد. مسئله دیگر بحث «راهبرد» و توجه به برنامه‌ریزی است. اسن اصلی مهم است که به فراموشی سپرده شده است.

شبکه نمایش خانگی از رقبای خود خصوصا تلویزیون پیشی گرفته است. باتوجه به فرایند رو به رشد شبکه نمایش خانگی نسبت به گذشته، فعلا این عرصه به امکانات و ظرفیت‌های این بستر توجه بیشتری باید داشته باشند هم‌اکنون آنچه از شبکه نمایش خانگی قابل مشاهده است «ولنگاری» است تا «نمایش خانگی».

سریال‌هایی همچون دل، گیسو، دراکولا و ... که هر کدام به نحوی به ترویج بی‌بندوباری، بحث عشق‌های چند ضلعی و به تصویر کشیدن آخرین سطح تجملات که فساد را برای مخاطب خود بسیار عادی جلوه می‌دهد. ناگفته نماند که این عرصه به طوری پیش می‌رود که مع‌الاسف گاه‌ها روی دست تمام فیلم‌های ترکیه‌ای می‌زند.

علت بروز این نوع فیلم‌ها و سبک و سیاق‌ها در نمایش خانگی:

با گذشت زمان و عملکرد ضعیف رسانه ملی در بر طرف کردن نیازهای مخاطبان، ما شاهد رشد چشمگیر شبکه نمایش خانگی می‌باشیم. به راستی چه بر سر رسانه ملی آمده است که در این دو دهه اخیر عملکرد بسیار ضعیفی داشته است. چند سالی است که شکاف عمیقی بین صدا و سیما و مردم رخ داده است و مسئله کاهش مخاطب در رسانه ملی به عنوان یک مسئله کلیشه‌ای، ول معطل باقی مانده است.

جدای از دست رفتن مخاطبان سریال‌های تلویزیونی باید دقت داشت که هنوز هم کسانی این رسانه را مرجع اصلی برای پیگیری اخبار می‌دانند. نفوذ تلویزیون به عنوان یک ابر رسانه در شهرهای کوچک و روستا و ... بیشتر از تصور ما می‌باشد. اما باید به دنبال پاسخ این پرسش بود که چرا مخاطبان صدا و سیما کم شده؟

از جمله دلایلی که باعث کاهش مخاطبان صدا و سیما



طالبان تطهیر می‌شود

نگاهی به مستند زندگی میان پرچم های جنگی

● **سما جوراچی**
کارشناسی میکروبیولوژی

این روزها نامش را زیاد می‌شنویم، «امارت اسلامی» یا «طالبان»! حکومت کشور دوست و همسایه‌ی ما افغانستان در کمتر از یک هفته دگرگون شد. در این مقاله قصد داریم نگاهی بیندازیم به مستند «زندگی میان پرچم های جنگی» مستندی که به قلب طالبان سفر کرده و راوی ماجراهای طالبان و داعش است. در ابتدا دوربین مستندساز به سراغ روستایی که در دست دولت مرکزی افغانستان و از طرفی درگیر جنگ با طالبان است می‌رود. نبض زندگی در روستا تقریباً طبیعی است؛ دختران و پسران درس می‌خوانند و کودکان بازی می‌کنند؛ مصاحبه با دختری سر به زیر را می‌بینیم که با ترس سخن از جنگ در روستای آن سمت کوه به نام «میرزا اولنگ» می‌گوید، دخترک ترسیده و مضطرب ادامه می‌دهد. داعش و طالبان نیمی از دختران میرزا اولنگ را کشته‌اند و نیم دیگر از ترس جانشان از روستا فرار کرده‌اند. در دیدگاه مردم روستا طالبان و داعش یک تیم هستند، با یک هدف و یک طرز

تفکر. کمی بعد اما وارد مقر طالبان می‌شویم، کارگردان با زیرکی تمام در اولین سکانس طالبان داعش را از طالب جدا می‌کند، آن‌هم به وسیله‌ی کتابی در دست طالب که روی آن نوشته: «داعش از خوارج است و از امت اسلامی خارج است». اما چرا از دیدگاه طالب داعش از اسلام خارج

و جزء خوارج به حساب می‌آید؟ آنها معتقدند داعش همگان را کافر خطاب می‌کند و هر مسلمانانی از جمله مردم بی‌گناه عراق و افغانستان را بدون دلیل به قتل می‌رساند، البته تمیز دادن میان مفهوم قتل و کشتن برای من سخت است زیرا در هر دو جان انسانی به تاراج برده می‌شود هرچند در مفهوم این دو متفاوت باشند.

گویا طالبان پیشینه‌ی خود را فراموش کرده‌است. مطالعه‌ای کوتاه اما عمیق راجع به بیعت با بن‌لادن، فتح کابل، قتل‌عام ازبک‌ها در شمال و علی‌الخصوص حمله‌ی اوت ۱۹۹۸ به مزارشریف که در آن پس قتل‌عام افراد زیادی طالبان اعلام کردند: «هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آنان را بکشیم یا باید مسلمان شوید و یا افغانستان را ترک کنید» کافی است تا یادآور شود، طالبان همان داعش است هرچند کتمان کند.

مستندساز به طرز عجیبی تصمیم به تطهیر چهره‌ی طالبان دارد. در سکانسی می‌بینیم کارگردان به راحتی و بدون هیچ ترس و اضطرابی در مقابل طالب روی زمین دراز کشیده است، گویا می‌خواهد بگوید ترس از طالبان چیزی جز تلقین نیست. در سکانسی دیگر طالب با لبخندی بر لب ریش‌های کارگردان را می‌تراشد! و وقتی او می‌گوید: «مگر در امارت اسلامی کوتاه کردن ریش حرام نیست؟» هر دو می‌خندند. حقیقتاً این قسمت تعجب و خنده‌ی مرا توامان برانگیخت، آیا این همان طالبی است که صدها نفر را کشته و هزاران کودک را یتیم کرده‌است؟ نکته‌ی جالب‌توجه دیگر، حضور شخص کارگردان در فیلم به عنوان بازیگر است.

در ادامه طبق گفته‌های طالب حاضر در جنگ متوجه می‌شویم در برهه‌ای از زمان طالبان برای داعش غذا، مکان و پول را فراهم می‌کرده و تا جان گرفتن داعش به آن یاری رسانده؛ اما بعد از مدتی داعش به آنها خیانت کرده و حالا دیگر دشمن به حساب می‌آید.

کمی بعد وارد محل نگهداری از اسیران داعش می‌شویم، چه می‌بینیم؟ رفتار محترمانه‌ی طالبان با اسیران، بدون ذره‌ای شکنجه و توهین، آنقدر مهربان که حتی از زنان و کودکان اسرای داعشی هم مراقبت می‌کنند. و در آخر زندگی در روستا جاری است.

اما چگونه می‌توان این چهره‌ی طالبان را باور کرد؟ آن‌هم در شرایطی که شهرمان پر شده‌است از مهاجرهای افغانستانی که از دست طالبان گریخته‌اند. چگونه می‌توان باور کرد وقتی هنوز خاطره‌ی مدرسه‌ی «سیدالشهدا» و جمله‌ی «جان پدر کجاستی؟» در ذهنمان زنده است

از دیدگاه مستندساز، طالبان داعش نیست، زیرا داعش زنان را می‌کشد و اسیر می‌کند، اما طالبان به زن‌ها حق ازدواج، نفس کشیدن و تبعیت از همسر داده است! آری طالبان داعش نیست، طالبان نسخه‌ی تطهیر شده‌ی داعش است با همان هدف او همان طرز تفکر

سینمای مستند



انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه الزهراء(س)